

□ □ زمین کوچک شده است، واپسین انسان بر آن جست و خیز می کند و همه چیز را کوچک می سازد. تخمه او همچون پشه، فنا ناپذیر است؛ واپسین انسان از همه درازتر می زید.

واپسین انسانها می گویند، «ما نیکبختی را یافته ایم» و چشمک می زنند.^۱

«نیچه»



□ پیشگفتار مترجم:

نقدهای بسیاری از بورژوازی شده که نامبردارترین آنها از دیدگاه مارکسیستی است. باید گفت که برخورد مارکس با این پدیده مبهم و دوپهلوست. از یک سو، وی بورژوازی را با عباراتی که شهرت جهانی یافته محکوم می کند، از سوی دیگر فضیلت های انقلابی اش را می ستاید چرا که نیروهای تولیدگر را گسترش بخشیده است. در واقع، وقتی مارکس از «طبقه بورژوا» سخن می گوید، منظورش طبقه ایست که سرمایه را در اختیار دارد. وی درباره خاستگاه این طبقه عملاً خاموش می ماند. او نمی بیند که بورژوا پیش از هرچیز انسانی اقتصادی است. و از آنجا که خود مارکس برای اقتصاد اهمیت درجه نخست و تعیین کننده قائل است، تنها از همان بُعد به نقد بورژوازی می پردازد: اقتصادگرایی مارکس اجازه نمی دهد که وی به نقد ریشه های و بنیادی ارزشهای بورژوازی بپردازد. افزون بر آن، می بینیم که این ارزشها او را به شگفتی و ستایش بر می انگیزد. مگر نه این که بورژوازی برای نخستین بار به دگرگون کردن جهان دست یازید و تنها به شناخت آن بسنده نکرد؛ مارکس خواستار نابودی استثمار - که بورژوازی را مسئول آن می شناسد - هست اما نه خواهان از میان برداشتن ارزشهای بورژوازی: از بسیاری جهات، جامعه بدون طبقه مارکس، همان بورژوازی برای همگان است. از این دید، می توان گفت که گرچه کمونیسم در شرق ناکام شده، لیکن مارکسیسم تا اندازه زیادی در غرب کامیاب گردیده است.

مارکس هرگز از چشم انداز فردگرایانه دست بر نمی دارد. مفهوم منفعت عمومی در نزد او چیزی نیست مگر جمع منافع فردی. حتی مفهوم منفعت طبقاتی در آثار وی نایافتنی است. نظریه بیکار طبقاتی او معنایی نمی یابد مگر در چهارچوب یک تصور فردگرایانه از جامعه.

برخورد ایدئولوژیهای فاشیستی با بورژوازی نیز کمتر از مارکسیسم مبهم و دوپهلو نبوده است. مروجان این ایدئولوژی ها خصم لیبرالیسم بودند و در تئوری مدعی میانه روی، ولی اغلب اوقات تنها به این بسنده می کردند که مشتریان «ملی» خود را تندرو نمایند، مشتریانی که تا اندازه ای دل بسته ارزشهای بورژوائی و لیبرالی بودند. این واقعیت که بخش بزرگی از رأی دهندگان را «طبقات متوسط» تشکیل میدادند، که بیم زده از بحران

روح بورژوازی

□ برگردان از: ش. رستگار

Alain de Benoist □

□ منبع: N°72 - Éléments - hiver 1991

نگریست. از آنجا که بورژوازی همواره کار انسانی را در خدمت منافع خویش می گیرد، کارگر نیز، از روی تقلید و تباری و شاید بتوان گفت از روی توافق و سازش، آغاز به این کرد که همواره کار خود را در خدمت بورژوازی بگذارد.^۲

امروزه چنین می نماید که دیگر بورژوا زیر سؤال نیست. شمار کسانی که به دفاع از او بر می خیزند کم است و نیز اندکند کسانی که وی را محکوم می کنند. چنین می نماید که در روزگار ما دفاع از لیبرالیسم جایگزین دفاع از بورژوازی گردیده است.

«بسیاری از نشانه های ویژه دوران پست مدرن پایان عصر بورژواها را نوید می دهد. به تازگی پانازوتیس کندیلیس (Panajotis Kondylis) فهرستی از این نشانه ها فراهم کرده است.^۳

امروزه این سخنان پیام گونه امانوئل برل (Emmanuel Berl) را نمی توان به یاد نیاورد: «روزگار واپسین انسانها که نیچه از آن وحشت داشت. امپریالیسم آمریکا بدون جنگ بیروز خواهد شد. بورژوا سازی طبقه پرولتاریا بیکار طبقاتی را از میان بر خواهد داشت»^۴. و نیز سخنان ورنر زومبارت (Werner Sombart)^۵ را: «آنچه روح بورژوائی روزگار ما را باز می شناساند، بی تفاوتی کامل او نسبت به سرنوشت بشر است. انسان کمابیش از جدول ارزشهای اقتصادی حذف شده است: تنها چیزی که هنوز بدان توجه می شود فرآیند یا تولید است، یا ترابری، یا تشکیل قیمتها». بهتر از این چه می توان گفت؟^۶

در سال ۱۳۵۰ جزوه ای چاپ و منتشر شد با عنوان «هول تنها ارزش و معیار ارزشها»^۷. جزوه ای از نظر کمی کوچک ولی از نظر کیفی ارزشمند. مقدمه کوتاه این جزوه چنین بود: «در این جزوه یک مقاله آمده است و دو قطعه کوتاه و یک داستان، که

اقتصادی و دچار تهدید مدرنیزاسیون بودند، به بورژوائی شدن رژیم حاکم کمک می کرد. بسیاری کسان «سرمایه داری صنعتی و تولیدگر» و «سرمایه داری سوداگر و مالی» را یکی نمی شمارند. آنان تنها «بزرگ سرمایه داران» و نمایندگان «سلسله های بورژوازی» را محکوم می کنند بی آن که خود سرمایه داری را مورد حمله قرار دهند. آنان آموزشگر نوعی نظم اخلاقی اند، نظمی که همین «خرده بورژوازی» - که شارل بگی (Charles Peguy)^۸ از آن به عنوان «شوربخت ترین طبقه اجتماعی» یاد می کرد - بدان وابسته است. نشانه های دیگری هم از گرایش جنبش ها و رژیم های فاشیستی به ارزشهای بورژوازی می شناسیم که ذکرشان در این کوتاه سخن نمی گنجد.

خلاصه بگوئیم، نه مارکسیسم و نه ایدئولوژیهای فاشیستی، هیچ یک به گونه ای بنیادی و رادیکال به نقد بورژوازی نپرداختند و فقط در نزد «غیر کنفورمیستهای سالهای ۱۹۳۰» است که می توان اصولی ترین انتقادات از بورژوازی و ارزشهای بورژوازی را سراغ گرفت، و پیش از آن، در نوشته های «شارل بگی» که باور داشت جهان مدرن بیش از هرچیز از خرابکاری بورژوازی و سرمایه داری در رنج است: «هرچه بگوئیم و بازگوئیم کم گفته ایم. هرچه پلیدی، ناپاکی، کژروی، تباهی، گناه و جنایت وجود دارد، از بورژوازی سرچشمه گرفته است. بورژوازی سرمایه داری مردم را به تباهی و آلودگی کشاند. دقیقتر بگوئیم، روح مردم را به بورژوازی سرمایه داری آلوده ساخت» [...]

این بورژوازی بود که خرابکاری را آغاز کرد و خرابکاری در دامن بورژوازی زاده شد. از آنجا که بورژوازی کار انسانی را در بازار عرضه و تقاضا به معامله گذاشت، کارگر نیز با همین دید خویش را

THE UNITED STATES OF AMERICA



می پذیرد که روح سرمایه داری و خود سرمایه داری به موازات هم پیش می رود. او به عنوان يك اصل می پذیرد که عوامل روانی و معنوی در زندگی اقتصادی اثر دارد و بالعکس، و یادآور می شود که نهادهای اجتماعی ساخته انسانهاست و تولیدگر مقدم بر محصول است و تاکید می کند که روح سرمایه داری پیش از پیدایش سرمایه داری وجود داشته است. به سخن دیگر، سرمایه داری، پیش از هر چیز برخاسته از سرشت های از پیش آماده و مستعد برای برخی از رفتارهاست مانند: مزاجهایی که بیشتر درون گراست، بیشتر به پس انداز و صرفه جویی کوشش دارد تا به هزینه و مصرف، بیشتر بسته است تا باز، بیشتر «سرکوفته» است تا «شکوفه».^{۱۶}

به عقیده وی، سرمایه داری در جمهوریهای سوداگر شمال ایتالیا و به ویژه فلورانس از پایان سده سیزدهم پیدایش یافت.^{۱۷} از همان هنگام، گونه تکامل یافته بورژوا در نوشته های «لئون باتیستا آلبرتی» (Léon - Battista Alberti)^{۱۸} یافت می شد. «آلبرتی» در اثر خود به ستایش آنچه که او «روح القدس نظم» نامیده می پردازد که ویژگی های آن چنین است:

پس انداز گرانی ذهن و عقلانی کردن رفتار اقتصادی. او می گوید نه تنها نباید بیش از آنچه داریم خرج کنیم، بلکه بهتر است کمتر از آنچه داریم خرج کنیم یعنی پس انداز نماییم. انسان نه تنها با پول درآوردن زیاد، که با اندک خرج کردن نیز دارا و توانگر می شود. «زومبارت» می نویسد: «آموزه فضیلت های بورژوازی از آن گاه تاکنون گسترش زیادی نیافته است. آنچه که سده های پسین به نسلهای پشتپشت بورژوا آموخته، در همان چیزهایی که آلبرتی کوشش کرده بود به پیروانش بیاموزد، خلاصه می شود.»^{۱۹}

در واقع، همین قواعد و احکام را می توان در رساله های بزرگی که از سده هفدهم به بعد در شناساندن فضیلت بورژوازی نوشته شده یافت، مانند «بازرگان کامل» اثر (Savary)^{۲۰} در سال ۱۶۵۷ که به بیان این اندیشه می پردازد که ماهیت روابط تجاری به گونه نیاید مسالمت آمیز است، یا «بازرگان کامل انگلیسی» نوشته دانیل دفو (Daniel Defoe) در حدود سال ۱۷۲۵ که در آن، مؤلف روبینسون کروزنه، به پشتیبانی از آزادی فعالیت های اقتصادی و ستایش اخلاق پیرایشگرانه برداخته و آداب و رسوم آریستوکراتیک را با عباراتی این چنین محکوم می کند: «هنگامی که می بینم يك دکاندار جوان دارای اسب است، به شکار می رود، سگ پرورش می دهد و هنگامی که از دهان او سخنانی بیرون می آید که ویژه اهل ورزش است، برآینده اش بیمناک شده و برخود می لرزد!» همین اندیشه ها (خرده گیری از سبکسری و هزینه های بی فایده) در نزد جان لاک و بنیامین فرانکلین^{۲۱} نیز یافت می شود. از آن گذشته، اصولا در جهان

بورژوازی همواره به عنوان يك طبقه و نیز به عنوان بیانگر يك روحیه ویژه و يك گونه انسانی مبتنی بر باره ای از ارزشها، تجزیه و تحلیل گردیده است. از دید «ماکس شلر» (Max Scheler)، بورژوا پیش از هر چیز به عنوان يك «گونه زیست روانی»^{۲۲} که نیروی حیاتی نارسا و ناپسندنده اش او را به سوی کین تیزی و خودخواهی حسابگرانه می راند - تعریف می شود. وی می گوید بورژوا هرگز از خود نمی پرسد که آیا چیزها به خودی خود دارای ارزش هستند یا نه؛ تنها از خود می پرسد: «آیا این برای من سودمند است؟»^{۲۳} ادوارد اشپرانگر (Eduard Spranger) شش گونه آرمانی شخصیت را بر می شمارد که در بین آنها، بورژوا همسان «انسان اقتصادی» است: آن کس که تنها فایده چیزها را پیش چشم دارد.^{۲۴} از دید «نیکلابردیائف» (Nicolas Berdiaev)^{۲۵}، گرایش به بورژوازی پیش از هر چیز يك «مقوله معنوی» است. روح بورژوازی و طبقه بورژوازی لزوماً یکی نیستند. ادmond گوبلو (Edmond Goblot) می گفت «هرکس که آداب و رسوم بورژوازی را پذیرفت، بورژواست.»^{۲۶} و «آندره ژید» برداشت و باور خود را چنین بازگو می کند: «طبقات اجتماعی برای من اهمیتی ندارند، چه در بین بزرگزادگان و نجبا و چه در بین کارگران و تهیدستان می توان انسانهای بورژوا یافت. من بورژوا را نه از پوشاک و سطح زندگی اش، که از سطح اندیشه هایش می شناسم. بورژوا از این که کاری را به رایگان و بدون چشمداشت انجام دهد بیزار است. وی آنچه را که قادر به درکش نیست دوست ندارد و از آن می گریزد. «زومبارت» نیز بر این باور است که انسان بورژوا يك گونه روانشناختی است که در آغاز به صورت نابرابر در بین اقوام اروپائی پراکنده بوده و سرمایه داری به او امکان داده تا چهره مسلط جامعه گردد. البته او

ظاهراً هیچ ربطی به هم ندارد، اما رشته ای آنها را به یکدیگر پیوند می دهد که همان مسأله پول است. پول نه به عنوان وسیله ساده داد و ستد، بلکه به عنوان برترین ارزش و شاید تنها ارزش. پول به عنوان نیرویی که ارزشهای دیگر را بی ارزش می کند، آنها را از مسندشان به زیر می کشد و جایشان را می گیرد. معبود و معشوق و مقصد و مقصود آدمیان می گردد، به خاطر آن زندگی می کنند و در راهش زندگی را فدا می سازند. چرا چنین است و چرا چنین شده است؟ و آیا باید چنین باشد؟ مطالب پراکنده این جزوه اگر پاسخگوی این پرسشها نبوده، دست کم طرح کننده آنها بوده است.»

چندی پیش نوشته ای از آلن دوبنوا اندیشمند برجسته و غیر کنفورمیست فرانسوی، که خوانندگان ارجمند اطلاعات سیاسی - اقتصادی بوسیله همین قلم تا اندازه ای با جهان بینی وی آشنا شده اند،^{۲۷} به دست نگارنده رسید که می تواند روشنگر آن باشد که چگونه و چرا پول «تنها ارزش» و «معیار ارزشها» گردیده و روشن می سازد که بورژوا کیست؟

□□□

بورژوازی به عنوان طبقه اجتماعی بیش و کم از میان رفته است، ولی انسان بورژوا و شیوه اندیشه ویژه برخیزنده از آن با برجا مانده و سرتاسر جامعه را فرا گرفته است. ارزشهای بورژوایی و روحیه بورژوایی امروزه در اوج است. بورژوای دیروز، پاکدین، هوادار ساده زیستی، عقده ای و زاهدنا بود. اما بورژوای امروز به خوشباشی و کامجویی و لذت گرایی روی آورده و خود را راه شده از هر قید و بندی و ناشناخت گرا^{۲۸} می داند. لیکن امروز چون دیروز، اصل مقدس زندگی بورژوا در يك چیز خلاصه می شود: دفاع از منافع اش.

انگلسا کسون که آئین «کالون» و پیرایشگری تاثیر داشته، فضیلت‌های بورژوازی به سبک قدیمی (به سبک بنیامین فرانکلین) بیشترین شکوفایی را یافته است: باریک بینی و پشتکار و نشان دادن دلبستگی به کار، صرفه جویی و پس انداز، قناعت و کم خوری، میانه روی، روح نظم و حساب گری. براین اساس، بایستی پیش از هر چیز خیالپردازی، بخت و اتفاق، شور و عشق و هیجان، و کار رایگان و بدون چشمداشت را از بهانه زندگی زدود، در همه جا ضوابط و مقرراتی بوجود آورد، ارزش چیزها را سبک سنگین نمود و مفید بودن خواستها و امیال روزانه انسانها را ارزیابی کرد. بنیامین فرانکلین در توجیه فضیلت، بیش از هر چیز بر «مفید بودن» انگشت می گذارد. برای بورژوا، هرگونه کنشی باید نشانگر «خردمندی اقتصادی» باشد (زومبارت).

بدینسان، اصول قدیمی بورژوازی پیش از هر چیز به مبارزه و رویارویی با شیوه زندگی اشرافی برمی خاست. «زومبارت» رویارویی این دو منش را با عباراتی تکان دهنده چنین نوشته است: «این دوگونه اساسی، انسانی که خرج می کند و انسانی که پس انداز می کند، منش بزرگزادگی و منش بورژوانی، در همه زمینه ها و شرایط زندگی آشکارا رو در روی هم قرار گرفته اند.

جهان بینی هر یک از آنها به گونه ای است که هیچ همانندی میانشان نمی توان یافت [...] یکی خودبسنده (چه از نظر مادی و چه از نظر روحی) است و دیگری از افراد گله، یکی نمایانگر شخصیتی است و دیگری نمایانگر یک واحد ساده؛ یکی زیبایی شناس و زیبایی گرا است و دیگری معلم اخلاق و اندرزگو [...] اینان می سرایند و طنین در می اندازند، آنان هیچگونه بازآوایی ندارند؛ اینان پرفروغ و آمیخته با رنگهای گوناگونند، آنان بکلی بی رنگند [...] اینان هنرمندند (نه لزوماً بخاطر پیشه شان بلکه بخاطر آمادگی و بیش زمینه ای که دارند)، آنان کارمندند. اینان از ابریشم و آنان از پشم ساخته شده اند.»^{۲۲}

داستان جیرجیرک و مورچه در نوشته های لافونتن به شیوه ای طنزآمیز گویای وارونگی ارزشهاست. «آنچه برای یک آریستوکرات تبهگنی و فروافتادن است، برای یک بورژوا ایده آل بشمار می آید» (اولا).^{۲۳} همه صفات و خصوصیات وابسته به شرف و افتخار، از دید بورژوا بی ارزش است. بنیامین فرانکلین می نویسد: «اهانت ها و ناسزاها را بیش از اندازه به دل مگیر، چرا که هرگز آنچه در بدو امر می نمایند، نیستند». در واقع، همواره می توان «توجیه کرد». بنابراین ارزشهای بورژوازی، نباید در پی فر و شکوه، سربلندی و افتخار، سالاری و پهلوانی بود؛ در همه چیز باید عملی، مقتصد و صرفه جو بود و اندازه نگه داشت. احترام و اعتبار اجتماعی برای یک بورژوا مهم است و این خود بیشتر مستلزم رعایت قراردادهای اجتماعی است تا ارزش دادن به فر و شکوه و

■ جامعه بدون طبقه مارکس از بسیاری جهات همان «بورژوازی برای همه» است. از این دیدگاه می توان گفت که گرچه کمونیسم در شرق ناکام شده، مارکسیسم تا اندازه ای در غرب کامیاب گردیده است.

■ آنچه روحیه انسان بورژوا در روزگار ما را مشخص می کند، بی تفاوتی کامل او نسبت به سرنوشت بشر است؛ انسان کمابیش از فهرست ارزشهای اقتصادی حذف می شود.

■ به نظر ارسطو، فضیلت با ابزارها و دارائی ها و خواسته های بیرونی به دست نمی آید بلکه این دارائی ها و خواسته های بیرونی است که بوسیله فضیلت به چنگ آورده می شود. اما از دیدگاه بورژوانی، وارونه این سخن درست است:

انسان برپایه چیزهایی که دارد ارزش گذاری می شود؛ کامیابی مادی گواه ارزشمندی است.

■ حکومت دلخواه بورژوا، حکومتی است آن اندازه ضعیف که نتواند اراده خود را بر فعالیت های سوداگرانه تحمیل کند، و در عین حال آنقدر نیرومند که بتواند انجام این فعالیت ها را تضمین نماید.

■ بورژوا آن اندازه که معلم اخلاق و اندرزگوست، اخلاقی نیست. او تنها هوادار آن دسته از اصول اخلاقی است که چون ابزاری در خدمت منافعش قرار گیرد و وی را از بالا، در برابر قدرت سیاسی حاکم (که می توان تصمیمات آن را با برهان اخلاقی از مشروعیت انداخت)، و از پائین، در برابر مردم یعنی «طبقات خطرناک» که باید از شوریدن برضد بورژوازی بازشان داشت، مصونیت بخشد.

سربلندی که برای فراچنگ آوردن آن گاه باید همان قراردادهای را لگدمال کرد. «سورل» (Sorel)^{۲۴} می گفت، «در بورژوازی والایی از میان رفته است».

«زومبارت» یک رویارویی بنیادی دیگر را نیز بین منش بورژوا و «منش اروتیک» آشکار می سازد: «منش شهوانی و غیر شهوانی که هر دو کاملاً با منش بورژوا همسازی دارد، با منش اروتیک بیگانه است. میان شهوت گرایی و اروتیسم یک رویارویی روشن و آشکار یک پرتگاه غیر قابل عبور وجود دارد [...] می توانیم بگوئیم که، بطور کلی، بین یک کدخدا یا کدبانوی خوب، یعنی یک بورژوازی خوب، و فرد صاحب منش اروتیک، از هر درجه ای که باشد، یک رویارویی آشتی ناپذیر در کار است. انسان، به عنوان ارزش اصلی زندگی، یا فایده مندی اقتصادی (به معنای گسترده آن) را ارج می گذارد یا فایده بخشی اروتیک را. انسان یا برای اقتصاد زندگی می کند یا برای عشق. زیستن برای اقتصاد یعنی پس انداز کردن و کنار گذاشتن؛ زیستن برای عشق، یعنی خرج کردن و از خود مایه گذاشتن.»^{۲۵}

زومبارت، در ضمن، نشانه های دیگری هم از بورژوا به دست می دهد. «مثلاً تنفری که آریستوکراسی در بورژوازی بر می انگیزد، چرا که بدان راه نمی یابد و هربار که می کوشد آن را جایگزین شود، کاریکاتوری از آریستوکراسی می سازد.»^{۲۶}

«امانوئل برل» این دریافت بسیار درست را به دست می دهد که در آریستوکراسی، فرزند می کوشد تا آنجا که شدنی است، اگر نه به پدرش، دست کم به تصویری که نام خانوادگی اش بوجود آورده، شبیه باشد؛ حال آن که «ایده آل بورژوا، برعکس، پیشرفت پسر است نسبت به پدر و انباشتگی شایستگی ها که باید با انباشتگی پول متناسب باشد»^{۲۷}. ما در اینجا با جهت گیری برای آینده روبرو می شویم. فرزندان باید بهتر از والدین «موفق شوند» و نخستین چیزی که از مدرسه انتظار داریم این است که آنان را در این کاریاری کند: این یک اندیشه عمیقاً بورژوازی است که نظام آموزشی بیش از هر چیز بایستی فراگیری حرفه و پیشه ای را ممکن سازد و براین اساس، «مفیدترین رشته ها، بهترین به شمار می آید.»^{۲۸}

از نظر یک بورژوا به سبک قدیمی، باید هرگونه هزینه زائد و بی فایده از بین برود. و از اینرو باید حساب کرد و بی دربی حساب کرد. اما چه هزینه ای از نظر بورژوا «زائد» است؟ دقیقاً هرآنچه حساب کردنی نیست، هرآنچه فایده و سودآوری قابل محاسبه ندارد، هرآنچه در چهارچوب بازدهی و بهره دهی جای نمی گیرد. «کرنلیوس کاستریادیس» (Cornélius Castoriadis) فیلسوف، می نویسد «ظهور، گسترش و پیروزی نهایی بورژوازی به موازات ظهور، گسترش و پیروزی

ارزشمند نیست مگر آنکه بهای بسیاری داشته باشد.^{۳۱}

«در نهایت، نفس اندیشه برابری، نه به عنوان برابری در حقوق بلکه به عنوان برابری عددی (يك = يك) ادراك می‌گردد، مانند سنجش (تقریباً) هرگونه فعالیت انسانی با (تقریباً) هرگونه فعالیت دیگر، و الگو و سرمشق در اینجا نه کالا که پول است.»^{۳۲} بدینسان، روابط اجتماعی، در تحلیل نهایی، در يك بازار، یعنی در يك سیستم اشیاء تقسیم شده به اشیاء مالك و اشیاء مورد تملك، جریان دارد. هیچ کس بهتر از مارکس این شینی‌انگاری (کالاشدگی) امور اجتماعی را توصیف نکرده است. او نشان می‌دهد چگونه این شیوه که افراد در روابط خود به دنبال بیشترین نفع برای خویش هستند، در نهایت آنان را تبدیل به اشیاء می‌کند.^{۳۳}

نفس زمان، سرانجام، به صورت کالا درمی‌آید. کلیسای کاتولیک برای نخستین بار زمان را به عنوان يك محصول کمیاب و «بازنیافتنی» که نباید آن را به هدر داد، معرفی کرد.^{۳۴}

از آن گاه تاکنون، به همان اندازه که این سخن فرانکلین که «وقت طلاست» رواج یافته، کار محاسبه زمان هم تکامل پیدا کرده است. بخشبندی‌های زمانی مانند محاسبه کمیتهای پولی است؛ دیگر نه تنها پول هدر شده، که وقت بریادرفته هم نمی‌یابیم! گذشته از تضادهایی که در زندگی روزمره از این امر برمی‌خیزد،^{۳۵} این سخن در بردارنده يك دیدگاه انقلابی است. گفتن اینکه زمان يك محصول کمیاب است، به معنی آن است که وقت در واقع يك کمیته محدود بشمار می‌آید. به سخن دیگر، برهه‌های زمانی باهم برابر است و بنابراین کیفیت درونمایه آن نیست که بیشترین اهمیت را دارد. به عنوان نمونه، مدت هستی، به خودی خود به صورت ارزشی در می‌آید که به ما اجازه می‌دهد چندان نگران شدت (یا نبود شدت) که برآن حاکم است، نباشیم. يك بار دیگر، «بهترین» در «بیشترین» خلاصه می‌شود. جامعه بورژوازی فقط يك رابطه کمی با زمان دارد.

بنابراین، برای بورژوا، داشتن، نشان دادن و به رخ کشیدن مهم است نه «بودن». همه زندگی او بر پایه «خوشبختی» قرار می‌گیرد یعنی بر رفاه مادی؛ این خوشبختی نیز تنها در چهارچوب مالکیت معنا و مفهوم می‌یابد. از همین روست که انسان بورژوا مالکیت را برترین «حقوق طبیعی» می‌داند. و اهمیتی که بورژوا برای «امنیت» قائل است از همین امر سرچشمه می‌گیرد، امنیتی که هم برای نگاهداشت آنچه دارد لازم است و هم برای جستجوی عقلانی نفع آینده‌اش: امنیت پیش از هر چیز مایه آسایش خاطر است؛ نگاهداشت آنچه را پیشاپیش بدست آمده تضمین می‌کند و امکان می‌دهد که برآن بیفزائیم.

سیاست بورژوائی، بازتاب مستقیم این خواستها و آرزوهاست. بورژوا نسبت به امور

ناموجود است. ارسطو تاکید می‌کرد که فضیلت با ابزارها و دارایی‌ها و خواسته‌های بیرونی به دست نمی‌آید بلکه این دارایی‌ها و خواسته‌های بیرونی است که بوسیله فضیلت به چنگ می‌آید. و نیز «سیسرون» حقیقت روزگارش را چنین بیان می‌کرد: «آنچه که هستیم مهم است، نه فایده بخشی که می‌نمائیم.»^{۳۶} از دیدگاه بورژوازی، وارونه این سخن درست است: انسان بر پایه چیزهائی که دارد ارزش گذاری می‌شود؛ کامیابی مادی گواه ارزشمندی است. و چون آنچه داریم بایستی به گونه‌ای ارزیابی گردد که همگان آن را بپذیرا شوند، طبیعتاً پول پایه و معیار جهانی است. این ضرب‌المثل را می‌شناسیم: «يك احمق فقیر يك احمق است؛ يك احمق پولدار يك ثروتمند است.» زومبارت روشن می‌سازد که «پول ابزاری بسیار ساده است برای آنکه همه ارزشهایی که از نظر ماهیت نه وزن کردنی است و نه اندازه گرفتنی، به صورت کمی درآید و ارزیابی گردد. هیچ چیز

نهایی يك «اندیشه» پیش می‌رود: این اندیشه که رشد بیکران تولید و نیروهای تولیدگر در واقع هدف اصلی و مرکزی حیات آدمی است. این «اندیشه» همان است که من آن را يك معنی خیالی اجتماعی می‌نامم. رفتارها، ارزشها و هنجارهای نوینی با این اندیشه پیوند می‌یابد، و نیز يك تعریف تازه اجتماعی از واقعیت هستی، از آنچه که شمارش‌پذیر است و از آنچه شمارش‌پذیر نیست. سخن کوتاه، آنچه از این پس به حساب می‌آید چیزی است که شمارش‌پذیر است.»^{۳۷} آنچه روح بورژوازی را باز می‌شناساند تنها عقلانی کردن فعالیت اقتصادی نیست، بلکه بسط دادن این عقلانی کردن به کلیه حوزه‌ها و زمینه‌های هستی است، با پیش چشم داشتن این نکته که فعالیت اقتصادی به طور ضمنی به عنوان الگوی کلیه واقعیت‌های اجتماعی منظور شده است. از همین جا، این اندیشه و تصور پیدا شده که هرآنچه نمی‌تواند عقلانی شود، بی‌فایده و سطحی یا





گردوکار سیاسی نیز از روی گرد و کار اقتصادی الگوبرداری و تنظیم می‌شود: تاجر (واسطه بین تولید کننده و مصرف کننده)، برابر است با نماینده مجلس (واسطه بین رأی دهنده و حکومت).

روزگار درازی، راست لیبرال «اورلنان گرا»،^{۳۶} به بهترین وجه نمایشگر این الگو و سرمشق بود.^{۳۷} بر ضد همین راست است که «دونوسو کورتز» (Donoso Cortés) طبقه بورژوا را، طبقه «مذاکره گر» تعریف می‌کند و باز بر ضد همین شیوه اندیشه است که نیچه در سال ۱۸۸۷ «اولویت سوداگران و واسطه‌ها حتی در حیطه روشنفکری»^{۳۸} را محکوم می‌کند. اما دیری نمی‌گذرد که اورلنان گرابی حتی چپ را هم آلوده می‌سازد. و «بگی» می‌نویسد: «بورژوازی، آگاهانه و زیرکانه، واسطه را ابداع کرد: اینان همین سیاستمداران «بورژوا» و روشنفکر» هستند که نه بهیچوجه سوسیالیست و نه بهیچوجه مردمی‌اند، بلکه بطور خودکار تبلیغات چی هستند. آنان همان ذهنیتی را دارند و همان شیوه‌هایی را بکار می‌برند که همواره‌هایشان. روح بورژوازی، موج‌وار، از آنان به جهان کارگری راه یافته و مردم را به تباهی می‌کشد، همان مردم همبسته پیشین. و به جای مردم، این توده بی‌سیم، خشن، پست و فراموش‌کننده فضیلت‌های ویژه انسانی را می‌نشانند: عامه، توده پرهیاهویی که نفرت می‌ورزد.»

در واقع، بورژوا اعتقادات نیرومند و بویژه «رفتارهای خطرناک» برخیزنده از آن و ایمان را دوست ندارد. از همین رو او «ایدئولوژی را همواره ضد بورژوازی می‌پندارد» (امانوئل برل) و معمولاً

سیاسی بدگمان است و تنها چشمداشتی که از حکومت دارد استقرار امنیت است، امنیتی که به او امکان دهد بدون برخورد با خطر از دارانبهای بهره‌گیرد. حکومت ایده‌آل برای او، حکومتی است آن اندازه ضعیف که نتواند خود را بر فعالیت‌های سوداگرانه تحمیل کند، و آنقدر نیرومند که بتواند انجام این فعالیتها را تضمین نماید. در اینجا می‌توانیم حکومت لیبرال را بازشناسیم: حکومت ژاندارم، «شبرگرد»، بدینسان، در سده هیجدهم، هدف آموزه جدایی قوای سه گانه این بود که حاکمیت سیاسی را تجزیه و ناتوان کند و به بورژوازی امکان دهد که قوه قانونگذاری را از راه مجلس نمایندگان به دست گیرد.

همانسان که بورژوا رسوایی و بدنامی را دوست ندارد، چرا که اداره کارها و بهره‌گیری از موقعیت‌ها را دشوارتر می‌سازد، و خطر کردن را اگر قابل محاسبه نباشد دوست ندارد، از راه حلهای مبتنی بر اعمال قدرت، اقتدار، اراده و برندگی نیز رویگردان است. وی براین اندیشه است که همه چیز را می‌توان با سازش، مذاکره، تبلیغ، سخنرانی و مناظره و «گفتگو»ی مبتنی بر خرد سروسامان بخشید. اگر او می‌خواهد امور سیاسی را تابع امور حقوقی قرار دهد («حکومت قانون»)، از آنروست که می‌پندارد از این طریق می‌تواند از کردارهایی که بیرون از چهارچوب هنجارهاست جلوگیری نماید. و از همین رو، همواره در برابر شرایط غیر عادی و نابهنجار و موارد استثنایی، ناآماده و ناتوان است.

قوانین و ضوابط حقوقی، به نظر او ابزارهایی است برای دورساختن رویدادهای غیر قابل پیش‌بینی و محدود ساختن آنها در چهارچوب چیزهایی که قبلاً پیش‌بینی شده است.

■ بسیاری از نشانه‌های ویژه دوران «پست مدرن»، پایان عصر بورژواها را نوید می‌دهد و چنین می‌نماید که اندک اندک دفاع از لیبرالیسم جای دفاع از بورژوازی را می‌گیرد.

■ در جامعه بورژوازی که تنها رابطه‌ای کمی با زمان دارد، برهه‌های زمانی باهم برابر است و بنابراین کیفیت و درونمایه آن نیست که بیشترین اهمیت را پیدا می‌کند. مثلاً، مدت هستی خود بخود به صورت ارزشی در می‌آید که به ما اجازه می‌دهد چندان نگران «شدت» (یا نبود شدت) حاکم بر آن نباشیم. به این ترتیب، «بهترین» در «بیشترین» خلاصه می‌شود.

■ آندره ژید: چه در میان بزرگزادگان و نجبا و چه در بین کارگران و تهیدستان می‌توان انسانهای بورژوا یافت. من بورژوارانه از پوشاک و ظاهر زندگی‌اش، که از اندیشه‌اش می‌شناسم. انسان بورژوا از اینکه کاری را به رایگان و بدون چشمداشت انجام دهد بیزار است و از آنچه قادر به درکش نیست می‌گریزد.

■ روح بورژوازی، موج‌وار به جهان کارگری راه می‌یابد و «مردم» را به تباهی می‌کشد، همان مردم همبسته پیشین. و به جای «مردم»، توده‌های بی‌سیم، خشن، پست و فراموش‌کننده فضیلت‌های ویژه انسانی را می‌نشانند.

■ بورژوا از بی‌کرانگی بیزار است، زیرا بی‌کرانگی از چیزهای مادی که بورژوازی بر آن چیرگی دارد درمی‌گذرد و فراتر می‌رود. بورژوا تنها در میان «چیزها» می‌لولد، چیزهای «قابل استفاده» که هرگونه راز و رمزی از آنها گرفته شده است.

بورژوازی هیچ گونه جایی و نقشی نداشته است. البته، چنین می نماید که بعداً به سومین کار کرد یعنی کارکرد اقتصادی (کارکرد مردمان تولیدگر) پیوستگی یافته است. لیکن، چون غده ای سوداگرانه از سومین کارکرد در بیرون از سیستم سربرآورد و اندک اندک درشت گردید تا آنجا که همه چیز را بهم ریخت و جابجا کرد: تاریخ هشت یا ده سده اخیر، تاریخ شیوه و روشی است که بوسیله آن بورژوازی توانست از هیچ، همه چیز بشود. از آن زمان می توان از بورژوازی به عنوان طبقه ای یاد کرد که مردم و آریستوکراسی را از هم جدا کرد، پیوندهایی که آندورا مکمل هم می ساخت پاره نمود و آندورا رو در روی هم گذاشت.

بدینسان، بورژوازی به معنی خاص کلمه، طبقه متوسط است، طبقه واسطه. «ادوارد برث» (Edouard Berth) یادآور می شود: «تنها دوزادگی (اصالت) وجود دارد: نژادگی مبتنی بر شمشیر و کار؛ بورژوا اهل دکانداری، سوداگری و دادوستد، بانک، صرافی و بورس است، و روشنفکر که او هم یک واسطه است، همدست بورژوا به شمار می آید.

این هردو بیگانه از دنیای ارتش و دنیای کار، به یک میانمایگی و هستی دل و اندیشه درمان ناپذیر گرفتارند.^{۲۷} بدون شك، برای رهایی از این میانمایگی و هستی باید آریستوکراسی^{۲۸} و مردم را باهم بازسازی کرد.

پی نویسهها:

- ۱- فردریش ویلهلم نیچه، داربوش آشوری، ۱۳۵۲، انتشارات نیل.
- ۲- نویسنده مین دوست و سوسیالیست غیرکنفورمیست فرانسوی (۱۹۱۴-۱۸۷۳). م. 3 - L' Argent, III, 1913.
- 4 - Der Niedergang der bürgerlichen Denk - und Lebensform. Die Liberale Moderne und di massendemokratische Postmoderne, VCH - Acta humaniora, Weinheim 1991.
- 5 - Mort de la pensée bourgeoise, Bernard Grasset, 1929, p. 197.
- ۶ - اقتصاددان آلمانی (۱۸۶۳-۱۹۴۱). در مکتب تاریخی، دو اقتصاددان نامبردار یعنی «زومبارت» و «ماکس وبر» کوشیده اند کمبودها و نارسائی های تاریخی را برطرف ساخته و نظریه تکامل اقتصادی و بویژه تکامل اقتصاد سرمایه داری را سروسامان بخشند. «زومبارت» یکی از طرفداران اصلی اصلاحات عمیق اجتماعی به سود کارگران و از جمله بنیانگذاران کانونهای مطالعات اجتماعی در دانشگاههای آلمان است. مهم ترین آثار او عبارتست از: سرمایه داری مدرن (۱۹۲۸-۱۹۰۲)، اقتصاد اجتماعی آلمان در سده نوزدهم (۱۹۰۳)، و سوسیالیسم و جنبش اجتماعی در سده نوزدهم (۱۸۹۶). م.

را به زیان کیفیت آن پائین بیاورد، کم ترین درنگی نخواهد کرد. همانگونه که «زومبارت» می نویسد، «اقتصاد تنها به منظور تولید کالاهای قابل مبادله سازمان دهی شده است. از آنجا که حداکثر سود بالاترین هدف عقلانی بنگاه سرمایه داری است، بنابراین برای تولید کالاها، نه ماهیت و کیفیت فرآورده ها، بلکه حجم فروش تنها معیار است.»^{۴۵}

بورژوا، در واقع آن اندازه که معلّم اخلاق و اندرزگو است اخلاقی نیست. همانگونه که «مونیه» دریافت بود، بورژوا تنها هوادار اخلاقی است که مانند ابزاری در خدمت منافعش باشد.

اصول اخلاقی برای او به منزله مکانیسمی است که به وی امکان می دهد خود را، از بالا، در برابر اقتدار سیاسی (که می توان تصمیماتش را با برهان اخلاقی از مشروعیت انداخت)، و بویژه از پائین، در برابر مردم («طبقات خطرناک»)، که باید آنها را از شوریدن برضد بورژوازی بازداشت، مصونیت بخشد.

اخلاق اجازه می دهد که نظم حفظ گردد و کژروان و گمراهانی که اصول بازی اجتماعی را رعایت نمی کنند و «بی نظمی مستقر» را مورد اعتراض و پرخاش قرار می دهند، کنار گذاشته شوند.

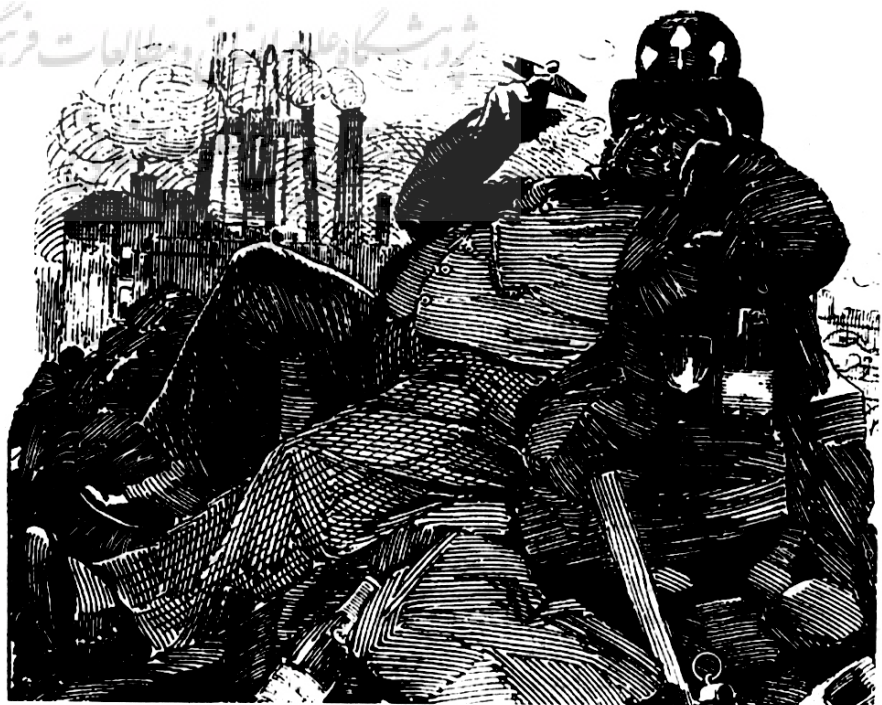
بورژوازی در سراسر تاریخ حیاتش، از بالا و پائین امواج انتقاد بوده است: از سوی آریستوکراسی و از سوی مردم. این همگرایی انتقادها، هرچند با صورتهای متفاوت، معنی دار است. شاید به اندازه کافی باریک بینی نشده باشد که در سیستم «سه کارکردی»^{۴۶} آغازین،

و با کمال میل «پایان ایدئولوژیها»^{۴۷} را اعلام می کند - بی آن که بداند این پایان، تنها پایان ایدئولوژی بورژوازی است. سخن کوتاه، بورژوا از بی کرانگی بیزار است، زیرا بی کرانگی از چیزهای مادی که بورژوازی بر آنها چیرگی دارد، در می گذرد و فراتر می رود. «امانوئل مونیه» (Emmanuel Mounier)^{۴۸} که در روح بورژوازی «نقطه مقابل معنویت» را می دید، نوشته است:

«بورژوا، انسانی است که حس وجود و هستی را از دست داده، و تنها در میان چیزها^{۴۹} در جنبش است، چیزهای قابل استفاده که هرگونه راز و رمزی از آنها گرفته شده است.»^{۴۲} و از نظر ژرژ برنانوس (Georges Bernanos)^{۴۳}: «تنها نیروی این جاه طلب حقیر این است که هیچ چیز را تحسین و ستایش نمی کند».

با روشنگری های بالا است که بایستی «اخلاق بورژوازی» را نگرست، آشکار است که اخلاقیاتی بنام اخلاقیات پیرایشگری در کار است که فضیلت های بورژوازی به سبک قدیمی از آن سرچشمه می گیرد، لیکن خود همین اخلاقیات بر سودآوری استوار گشته است. از آن جمله، راستی و درستی در امور تجاری که یکی از فضیلت های اساسی است، تنها در صورتی توجیه پذیر است که سودآور باشد. یک تاجر و کاسب نادرست مشتریهایش را از دست خواهد داد؛ بنابراین به سود اوست که آنان را نغریبد («راستی و درستی بهترین سیاست است»).

اما همان تاجر و کاسب خواستار برخورداری از حق رقابت تجاوزگرانه است که معنایی ندارد جز حق ربودن مشتریان هم پیشه هایش.^{۴۴} و چنانچه وی بتواند، با برخی شیوه ها، قیمت تمام شده کالای خود



7 - Robert de Herte, *Dûn bourgeois L'autre, elements, hiver 1991, No. 72.*

۸- نوشته فریدون آموزگار که گفته می‌شد همان فریدون تنکابنی است. - م.

۹- برای آشنائی مختصر با جهان بینی او، نگاه کنید به «بازگشت تاریخ» (اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۵۰- ۴۹) که پاسخی است به مقاله «پایان تاریخ» نوشته فرانسویس فوکویاما. - م.
10 - Agnostique.

لاادری هم آورده شده است. - م.

11 - Biopsychique.

12 - Max Scheler, *Vom Umsturz der Werte*, Leipzig 1919 (cf. Vol. 2, chap. «Der bourgeois und die religiösen Mächte»).

ماکس شلر فیلسوف آلمانی (۱۸۷۴-۱۹۲۸) که او را «نیچه کاتولیک» نامیده‌اند. - م.

13 - Eduard Spranger, *Lebensformen*, Halle 1925, 1 ère ed. en 1914.

ادوارد اسپرانگر (۱۸۸۲-۱۹۶۳) فیلسوف، متخصص در زمینه آموزش و پرورش و روانشناس آلمانی. - م.

۱۴ - فیلسوف روسی (۱۸۷۴-۱۹۴۸). - م.

15 - Edmond Goblot, *La barrière et le niveau. Etude sociologique sur la bourgeoisie Française moderne*, PUF, 1967, p. 6, 1 ère ed. en 1925.

16 - *Le Bourgeois. Contribution à l'histoire morale et intellectuelle de L'homme économique moderne*, Payot, 1926.

۱۷- این نظر مورد اعتراض قرار گرفته است.

۱۸- آرشیتکت، مجسمه‌ساز، موسیقی‌دان ایتالیائی (۱۴۷۲-۱۴۰۴). نگارنده اثر مشهوری با عنوان «*Governo della famiglia*».

19 - Op. cit. p. 141

۲۰- ژاک ساواری اقتصاددان، تاجر و سوداگر فرانسوی (۱۶۹۰-۱۶۲۲). - م.

۲۱- بنیامین فرانکلین در سال ۱۷۰۶ در بوستون زاده شد. وی نماینده و نماد قدرت‌یابی ارزشهای بورژوازی است که در سده هیجدهم به انقلاب‌های آمریکا و فرانسه و سپس به استقرار جامعه سوداگری که امروزه چیرگی اش را در جهان می‌بینیم انجامید. - م.

22 - Ibid., pp. 244 - 245.

23 - Julios Evola.

فیلسوف ایتالیائی (۱۸۹۸-۱۹۷۴). او برجسته‌ترین نماینده تفکر سنت‌گرا در ایتالیا بود. او را گاه با «ارنست یونگر» آلمانی یا درست‌تر، با «ژنه گنون» فیلسوف فرانسوی مقایسه کرده‌اند. وی دارای جهان بینی اریستوکراتیک بود و با قدرت به بیکار با ارزشهای بورژوازی پرداخت. - م.

۲۴ - ژرژ سورل نویسنده سیاسی فرانسوی (۱۸۴۷-۱۹۲۲). - م.

25 - Ibid., pp. 246 - 247.

۲۶ - در اینجا تأثیر نیچه را می‌بایم. اهمیت کین‌توزی و تنفر در طبقه بورژوا، از سوی ماکس شلر هم نشان داده شده است.

27 - *Frère bourgeoisie, mourez - vous?*, Bernard Grasset, 1988, p. 29.

28 - Jacques Ellul, *Metamorphose du bourgeois*, Calman - Levy, 1967, p. 59.

در جهان غرب، همه ایرادها و اعتراض‌های کنونی که متوجه آموزش و پرورش است به خاطر نقش تعیین‌کننده‌ایست که بول بازی می‌کند. متأسفانه در کشور ما پس از آنکه بخشی از مدارس ابتدائی و متوسطه بولی (به اصطلاح غیرانتفاعی) شد، چندی است که نغمه خطرناک خصوصی شدن دانشگاهها نیز به گوش می‌رسد. - م.

29 - *Domaines de L'homme. Les carrefours du labyrinthe II*, Seuil, 1986, p. 140.

30 - Brutus, 257.

31 - op. cit., p. 210.

آلن دوبنوا در مصاحبه‌ای رادیویی که نزدیک یکسال پیش در فرانسه داشت گفت: «ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که هر چیز بهائی دارد. اما به باور ما، تنها چیزهائی دارای ارزش است که دقیقاً بهائی ندارد.» - م.

32 - *Charonique en onze letters*, L'Antenne, 1989, p. 15.

33 - *L'Idéologie allemande*, éd. Sociale, 1963, p. 241, 1 ère ed. en 1845.

34 - Cf. Thomas d'Aquin, *Somme théologique*, II, 9, 2, O 2.

35 - Jean Pierre Dupuy, *Ordres et désordres. Enquête sur un nouveau paradigme*, Seuil, 1982, pp. 85 - 86.

36 - Orleaniste.

ارلن‌گرانی: تفکر کسانی که خواستار پادشاهی شاهزاده‌ای از خاندان ارلن‌گر بر فرانسه بودند. معنای گسترده‌تر آن به حزب و گروه و رفتاری سیاسی اطلاق می‌شود که پس از انقلاب کبیر فرانسه به بازگرداندن یک حکومت مشروطه سلطنتی مبتنی بر خواست و رضایت مردم و متکی بر ثروت و استعدادها با هدف توسعه اقتصادی و احترام به نظم اجتماعی مستقر تمایل داشتند. - م.
۳۷- «شارل هگی»: «آنچه ما را رنج می‌دهد، در تحلیل نهائی، ارلن‌گرانی است.» (L'Argent, III, 386)

38 - Cite par Pierre - André Taguieff, «*La paradigme traditionaliste: horreur de la modernité et antiliberalism. Nietzsche dans la rhétorique réactionnaire*», in Luc Ferry et Allain Renaut (ed.), *Pourquoi nous ne sommes pas nietzschéens*, Bernard Grasset, 1991, p. 224.

۳۹- بحث پایان ایدئولوژی‌ها، چندی است که به صورت پنهان و آشکار پیش کشیده شده است. - م.

۴۰- فیلسوف و نویسنده فرانسوی (۱۹۵۰-۱۹۰۵). - م.

۴۱- «چیزها وصف تمدنی است که در آن،

چیزها غایت آمال هرکسی است، تمدنی حریص در مصرف. در (چیزها) دعوپهای حقیر، فریب‌های زندگی، سرخوردگی‌ها، سعادت‌های کم‌مایه، القصه تصویری که زوج‌ها از خوشبختی دارند و دلایلی که موجب می‌شود تا به آخر هم به این خوشبختی نرسند، بیان گردیده است.» (چیزها، ژرژ برک، احمد سمیعی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۸). - م.

42 - *Manifeste au service du personalisme*, Fernand Aubier, 1936, 20 Cf. aussi *Revolution personaliste et communautaire*, Fernand Aubier, 1935, pp. 352 ff.

۴۳ - نویسنده فرانسوی (۱۹۴۸-۱۸۸۸). در آثار و پیام او که روز به روز اهمیت بیشتری یافته، بیکار با ارزشهای بورژوازی به چشم می‌خورد. - م.

۴۴- حق رقابت تجاوزکارانه، در بخش بزرگی از تاریخ، «غیراخلاقی» دانسته می‌شده است. در آغاز سده نوزدهم، هنوز برخی از نگاههای اقتصادی از تبلیغ کالاهایشان خودداری می‌کردند و باور داشتند که کیفیت آنها برای جلب مشتری کافیست.

45 - op. cit., p. 217.

46 - Trifonctionnel.

در جهان بینی هند و اروپائی، جامعه بر سه کارکرد استوار بود: فرمانروائی (حکومت)، جنگجویی (ارتش) و کارگری (تولید). بنا بر سنت هند و اروپائی، هرچه به اقتصاد وابسته بود، یعنی تولید و دادوستد و بالاخره بول، در حیطه کارکرد سوم قرار می‌گرفت و خود این کارکرد دقیقاً فرمانبر دو کارکرد دیگر بود. به سخن دیگر، در جهان هند و اروپائی، فرهنگ برترین جایگاه را داشت و پس از آن سیاست و اقتصاد می‌آمد (وارونه آنچه در جهان امروز حاکم است). تا انقلاب کبیر فرانسه نیز تأثیر این جهان بینی تا اندازه‌ای وجود داشت، اما انقلاب فرانسه ناتوانی کارکرد نخست را به سود توانمندی کارکرد تولیدی و استقرار یک توتالیتیرسم اقتصادی، که نمونه‌های آنرا چه در جامعه‌های لیبرال و چه در جامعه‌های کمونیستی می‌توان یافت، شدت بخشید. این سه کارکرد به وسیله «ژرژ دومزیل» (Georges Duménil) یکی از برجسته‌ترین کارشناسان جهان هند و اروپائی و عضو آکادمی فرانسه (فوت در اکتبر ۱۹۸۶) شناسانده شد.

47 - *Les Nouveaux Aspects du Socialisme*, p. 57.

۴۸- برای آشنائی خوانندگان ارجمند با نگرش آلن دوبنوا به اریستوکراسی، امیدوارم بتوانم برگردان سخنرانی وی به فارسی را زیر عنوان «برای یک اریستوکراسی نوین» پیشکش کنم. در ضمن، از «ژولین فرون» Julien Freund سیاست‌شناس، ادیب و استاد فلسفه، یک متن سخنرانی در دست است با عنوان «دفاعیه‌ای برای اریستوکراسی» که در آن تلاش شده بایستگی و ضرورت اریستوکراسی در جهان روشن گردد. - م.